

بررسی تبعیض نژادی در فلسفه کانت

حمید رضا سعادت نیاکی^۱

علی فتح طاهری^۲

چکیده

یکی از چالش‌های مطرح درباره حقوق انسان در فلسفه عملی کانت سخنان نژادپرستانه او است. در نگاه نخست، این سخنان با روح حاکم بر تفکر او متعارض به نظر می‌رسد. برخی کانت‌پژوهان به توجیه آن پرداخته‌اند و بعضی دیگر بر وجود این تعارض تأکید کرده‌اند. به عقیده ما، با وجود سخنان نژادپرستانه کانت، نظریه اخلاقی او مصون از رویکرد نژادپرستانه است و هیأتی جهان‌شمول دارد که بر حفظ کرامت تمامی انسان‌ها به‌مثابه وظیفه اخلاقی - اجتماعی تأکید می‌کند. در این مقاله، نخست به جایگاه انسان‌شناسی در اندیشه کانت به‌منزله چارچوبی که دیدگاه‌های نژادی وی در آن طرح شده است، می‌پردازیم. سپس، نگاهی به نژادشناسی (فلسفه نژاد) و دیدگاه‌های نژادپرستانه او می‌افکنیم. بعد از آن، چالشی که میان این دیدگاه‌ها و روح حاکم بر تفکر او به چشم می‌آید را بررسی می‌کنیم و نظرهای کانت‌پژوهان را در این باره تبیین و ارزیابی می‌نماییم. بخش پایانی را به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اختصاص می‌دهیم.

واژگان کلیدی: نژادپرستی، نظریه نژاد، امر مطلق، حقوق بشر.

❖ تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۵

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، (نویسنده مسئول)، Hamidreza.saadat5@gmail.com.

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، fathtaheri@hum.ikiu.ac.ir.

مقدمه

در دوران پیشامدرن انسان‌ها بر اساس طبقه اجتماعی، زبان، مذهب و غیره دسته‌بندی می‌شدند و تقسیم‌بندی‌های نژادی وجود نداشت. نژاد - این ایده که تفاوت‌های زیستی ذاتی وجود دارد - یک مفهوم مدرن است. اگرچه واژه «نژاد» در انتهای قرن پانزده وارد واژگان اروپایی شد؛ اما در قرن نوزدهم بود که به‌عنوان مقوله‌ای علمی به شمار آمد (Wieviorka, 1995: 2). فردریکسون معتقد است مفهوم مدرن نژاد که به‌وسیله ویژگی‌های فیزیکی (اول از همه، رنگ پوست) به‌عنوان انواع انسان پایه طبقه‌بندی شد، تا قرن هجده اختراع نشده بود (Fredrickson, 2003:53).

اگرچه امروزه علم ژنتیک به اثبات رسانده است که همه انسان‌ها ساختار ژنتیکی مشابه و نزدیک به هم دارند؛ اما نژادپرستی یا تبعیض نژادی به‌مثابه یک گرایش اجتماعی - سیاسی به اشکال مختلف در جوامع گوناگون وجود دارد. اصطلاح «نژادپرستی» تا قرن بیستم، در فاصله جنگ‌های اول و دوم جهانی، وضع نشده بود. کاربرد گسترده آن به پایان جنگ دوم جهانی و پیدایش هراس و وحشت حاصل از تجربه تاریخی نازیسم بازمی‌گردد (Wieviorka, 1995: 2). اما اگرچه استفاده از این اصطلاح بسیار جدید است، می‌توان در مطالعه‌های جامعه‌شناختی، سیاسی، فرهنگی، مردم‌شناختی و فلسفی به آثار اندیشمندان گذشته مراجعه کرد و از خلال متون به‌جای‌مانده به تبیین دیدگاه‌های آنان در این زمینه پرداخت.

بروس کوئن نژادپرستی را یکی از قدرتمندترین و مخرب‌ترین اشکال تبعیض می‌داند که برحسب آن یک گروه نژادی خود را برتر از گروه‌های نژادی دیگر تلقی می‌کند (کوئن، ۱۳۸۰: ۳۴۹). میشل ویویورکا، جامعه‌شناس فرانسوی، در مقدمه کتاب صحفه

نژادپرستی، پدیده نژادپرستی را محصول ترکیب منطق تحقیر^۱ و منطق فرق گذاری^۲ می‌داند. (Wieviorka, 1995: xv) به زبان ساده، فرق گذاری بین انسان‌ها همراه با تحقیر منطق حاکم بر نژادپرستی است.

حال اگر این تعریف مشهور از حقوق بشر را بپذیریم که آن عبارت از حقوقی است که به‌طور مساوی برای همه انسان‌ها فارغ از هر جنسیت، نژاد، طبقه، دین، مذهب و باوری ثابت است، آنگاه نژادپرستی، به‌صراحت، ناقض حقوق انسان و خلاف اصل برابری خواهد بود.

در دهه‌های اخیر، فلسفه به‌واسطه چشم‌اندازهای فلسفه نژاد غنی‌تر شده است. در عین حال، این دیسپلین ارتباط تنش‌زایی با سنت فلسفی برقرار کرده و خواهان آن بوده که نشان دهد نژادپرستی در بطن سنت فلسفی تعبیه شده است. در این موارد متأسفانه عیب‌جویی با نقد اشتباه گرفته شد. یکی از نتایج این خلط، تمایل زیاد به رد و تخفیف متون، اصول و ایده‌های مشخص سنت فلسفی‌ای است که از قضا می‌توانند جنبه‌های نجات‌بخش داشته باشند. یکی از نمونه‌های این سنت فلسفی، امانوئل کانت، برجسته‌ترین فیلسوف عصر روشنگری در قرن هجدهم است.

آگاهی یافتن از نگاه منفی کانت به سیاه‌پوستان موجب شده است بسیاری از فیلسوفان نژاد بدون در نظر گرفتن دستاوردهای بزرگ تفکر او در پاسداشت جایگاه انسان، مواجهه غیرمنصفانه‌ای با فلسفه‌اش داشته باشند (Faar, 2002: 17).

در این مقاله ضمن بررسی ایده‌های نژادی کانت، می‌کوشیم نشان دهیم سخنانی از او که بوی نژادپرستی از آنها استشمام می‌شود نمی‌تواند به نقش اندیشه‌های فلسفی او در تبیین عقلانی جایگاه انسان در دوره مدرن لطمه وارد کند. برای نیل به این مقصود، نخست، نگاهی کلی به انسان‌شناسی کانت می‌افکنیم؛ زیرا مبحث نژاد در چارچوب دیدگاه‌های انسان‌شناختی او طرح شده است. بعد از آن، نظرات او درباره ایده نژاد و دیدگاه‌های

1. Logic of inferiorization

2. Logic of differentiation

نژادپرستانه‌اش تبیین می‌شود. سپس چالش آرای نژادپرستانه او را با روح حاکم بر تفکر وی مطرح و بررسی می‌کنیم. در پایان، نتایج حاصل از این تحقیق بیان می‌شود.

۱. انسان‌شناسی کانت

کانت در درس گفتار منطقی، فلسفه به معنای عام کلمه را متکفل پاسخ‌گویی به چهار پرسش اساسی می‌داند: ۱. چه چیزی را می‌توانم بدانم؟ ۲. چه باید بکنم؟ ۳. به چه چیزی می‌توانم امید داشته باشم؟ و ۴. انسان چیست؟ متافیزیک به پرسش نخست پاسخ می‌دهد. علم اخلاق پرسش دوم را پاسخ می‌گوید. پرسش سوم به حوزه دین مرتبط است و انسان‌شناسی پاسخ‌گوی پرسش چهارم خواهد بود (Kant, 1992: 538). از میان این پرسش‌ها کانت بر این باور است که مهم‌ترین موضوع در جهان که می‌توان به آن پرداخت انسان است؛ زیرا انسان خود غایت خویش است (Wilson, 2006: 30) و سایر پرسش‌ها نیز در سایه شناخت او اهمیت پیدا می‌کنند.

کانت به‌طور مرتب، دوره‌هایی درباره انسان‌شناسی و جغرافیای فیزیکی برگزار می‌کرد. در ابتدا تنها درس گفتارهای جغرافیای فیزیکی ارائه می‌شد؛ اما از سال ۱۷۷۰ جغرافیا را فقط در ترم‌های تابستانی و انسان‌شناسی را در ترم‌های زمستانی تدریس می‌کرد. کانت در مجموع، طی چهل سال، از ۱۷۵۶ تا ۱۷۹۶، چهل‌ونه دوره کلاس‌های تدریس جغرافیا برگزار کرد که از همه آن دوره‌ها، فقط دست‌نوشته‌های دانشجویش باقی مانده است.

کانت همچنین کتابی با عنوان *انسان‌شناسی از دیدگاه عملی*^۱ (۱۷۹۸) به رشته تحریر درآورد که نقش بی‌بدیلی در شکل‌گیری انسان‌شناسی مدرن داشت؛ البته تاریخ‌های انسان‌شناسی به‌ندرت به کانت اشاره می‌کنند، شاید به این دلیل که این رشته بسیار فراتر از

1. Anthropology from a Pragmatic Point of View

۲. گوهر انسان‌شناسی مدرن این است که برای شناخت انسان باید از خود انسان شروع کرد. در قرون وسطی و دوره دینی، شناخت انسان ذیل الهیات قرار می‌گرفت و چیزی که تعین‌بخش انسان تلقی می‌شد، روح الهی بود که در او دمیده شده است.

طرح اولیه کانت توسعه یافته است (Hart, 2009: 4). انسان‌شناسی کانت وظیفه پاسخ به پرسش «انسان چیست؟» را بر عهده دارد و به توصیف طبیعت انسان می‌پردازد (Wood, 2003: 39)؛ اما وظیفه جغرافیای فیزیکی مطالعه شرایط طبیعی زمین و آنچه در آن است اعم از دریاها، قاره‌ها، کوه‌ها، رودخانه‌ها، جو، انسان، حیوانات، گیاهان و معادن است (Withers, 2011: 51). بنابراین، مطالعه جغرافیای فیزیکی شامل انسان نیز می‌شود؛ چراکه انسان قسمتی از طبیعت است؛ اما طبیعت در دو جنبه درون انسان مشهود است: بدن به مثابه جنبه بیرونی و روان به منزله جنبه درونی. از این رو، مطالعه انسان در طبیعت یا به عنوان بخشی از طبیعت، همان مطالعه هر دو جنبه از طبیعت انسان است.

در تفکر کانت، جغرافیای فیزیکی و انسان‌شناسی برای مطالعه این دو بعد انسان باهم ترکیب می‌شوند. جغرافیا بعد جسمانی، فیزیکی و بیرونی را مطالعه می‌کند و انسان‌شناسی به مطالعه بعد روانی و درونی می‌پردازد. به همین دلیل، کانت جغرافیای فیزیکی و انسان‌شناسی را «علوم دو قلو»^۲ می‌نامد و معتقد است این دو رشته در کنار هم شناخت کامل درباره انسان را فراهم می‌آورند.

درحالی که جغرافیا انسان را به مثابه امر جسمانی مطالعه می‌کند، انسان‌شناسی عملی انسان را به عنوان عامل اخلاقی^۳ یا موجودی که آزادانه عمل می‌کند مورد مطالعه قرار می‌دهد. در نظر کانت، قابلیت اندیشیدن و اراده کردن است که شخص را فاعل اخلاقی می‌سازد. شخص به این دلیل که فاعل اخلاقی است، نه تنها بالاتر از طبیعت جسمانی، بلکه ورای همه موجودات زنده قرار می‌گیرد. به این ترتیب، در نظر کانت، قلمرو بدن فیزیکی اساساً متفاوت با قلمرو عاملیت اخلاقی است.

۱. جغرافیای فیزیکی شامل سه فصل است: فصل اول، باستان‌شناسی زمین، بررسی آب‌ها، بادهای و تغییرهای صورت گرفته در جهان فیزیکی. فصل دوم، ارائه فهرستی از اشیای موجود در زمین (معدن‌ها، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها) و فصل سوم، توضیح عجایب طبیعی در همه کشورها مبتنی بر سیستم جغرافیایی آن‌ها. از میان این فصول، بخش اول از فصل دوم و نیز فصل سوم به انسان مربوط می‌شود (Kant, 1970: 255-264).

2. Twin science

3. Moral agent

شناخت منحصر به فرد بودن قلمرو اخلاق، نام گذاری انسان شناسی کانت تحت عنوان «عملی / پراگماتیکی»^۱ از سوی او را موجه می سازد. وی بر این نظر است که یک آموزه نظام مند مشتمل بر شناخت ما از انسان (انسان شناسی) می تواند از نظرگاه فیزیولوژی یا عملی ارائه شود. «شناخت فیزیولوژیک از انسان این امر را بررسی می کند که طبیعت از انسان چه چیزی می سازد؛ درحالی که هدف شناخت عملی از انسان این است که او در مقام موجودی با اعمال آزاد از خود چه چیزی می سازد، چه می تواند بسازد یا چه چیزی باید بسازد» (Kant, 1996: 3)؛ بنابراین، انسان شناسی عملی (پراگماتیکی) کانت خواهان بررسی این مسئله است که چه اموری موجب می شود، می تواند موجب شود و باید موجب شود تا انسان به فاعلی آزاد مبدل گردد. تمایز میان «آنچه طبیعت از انسان می سازد» و «آنچه انسان از خود می سازد» برای فهم رابطه میان انسان شناسی کانت و جغرافیای فیزیکی او اساسی است. انسان شناسی شناخت عملی حاصل می آورد و انسانها را از حیث عاملیت اخلاقی (قلمرو آزادی) مطالعه می کند؛ درحالی که جغرافیا شناخت علی و علمی از طبیعت را تأمین می کند (Eze, 1997: 105- 107) و با عامل اخلاقی بودن انسان سروکار ندارد؛ بلکه به بررسی مسائلی مانند رنگ های متنوع پوست انسانها، مختصات جسمانی آنها (نظیر شکل صورت، چشمها و موها)، قابلیت های بدنی (مانند بینایی، شنوایی، چشایی و ...)، خوراک انسانها، تغییرات اعضای بدن، جمعیت شناسی و آداب و رسوم آنها در قاره های مختلف می پردازد. (Kant, 1970: 255- 264) به نظر کانت، در مطالعه انسان هر دو رشته به هم می پیوندند یا به بیان دقیق تر، با یکدیگر تلاقی می کنند (Eze, 1997: 107).

در بخش‌های بعدی به تبیین نظریه نژاد (فلسفه نژاد)^۱ و نیز سخنان نژادپرستانه^۲ کانت در افق انسان‌شناسی او می‌پردازیم.^۳

۲. نظریه نژاد کانت

برناسکونی می‌گوید اگر یک نفر لایق عنوان «پدر مفهوم مدرن نژاد» باشد، آن یک نفر کانت است (Bernasconi, 2011: 14). امانوئل ازه نیز در مقاله «رنگ عقل»^۴، نظریه نژادی کانت را با عبارت «قدرتمندترین نظریه فلسفی در توجیه دسته‌بندی نژادی انسان‌ها» توصیف می‌کند (Eze, 1997: 129). جان اسمیت هم در آخرین کتاب خود با عنوان *طبیعت، ماهیت انسان و تمایز انسان: نژاد در فلسفه مدرن متقدم*^۵ نظریه نژاد کانت را با عبارت «یکی از چشم‌گیرترین کوشش‌ها در دوره مدرن برای بررسی مفهوم نژاد در چارچوب پروژه فلسفی گسترده‌تر» توصیف می‌کند (Smith, 2015: 241).

مطالعه کانت درباره نژاد انسان و دسته‌بندی‌های نژادی او بر مبنای رنگ پوست، ذیل رشته جغرافیای فیزیکی انجام شده است. کانت در سال ۱۷۷۵ اظهار می‌کند چهار دسته نژاد وجود دارد: نژاد سفیدپوست، نژاد سیاه‌پوست، نژاد هون (مغولی یا کالمیکی)^۶ و نژاد هندو. نژاد سفید شامل مورها (موریتانی‌های آفریقا)، عرب، تیره نژادی ترکی- تاتاری و فارس می‌شود (Kant, 2007 [1775]: 432).

1.Theory of race (Philosophy of race)

2. Racist statements

۳. به نظر می‌رسد این سخن نادرست نباشد که گفته شود نظریه نژاد کانت در چارچوب جغرافیای فیزیکی مطرح شده و آراء نژادپرستانه او در چارچوب انسان‌شناسی عملی (پراگماتیکی) بیان گردیده است.

4.The Colour of Reason

5.Nature, Human Nature and Human Difference: Race in Early Modern Philosophy.

6.The Hunnish (Mongolian or Kalmuckian) Race

کانت سه سال بعد در مقاله‌ای با عنوان «تاریخچه جغرافیایی انسان»^۱ تقسیم‌بندی چهارگانه دیگری را ارائه می‌دهد و می‌گوید که فقط چهار نژاد وجود دارد که بنا بر مقتضیات جغرافیایی توسعه می‌یابند و هرکدام از نژادها شاخه‌ای از این نژادهای اصلی چهارگانه‌اند: (۱) نژاد اروپای شمالی بلوند سفید (۲) نژاد آمریکایی سرخ‌پوست (۳) نژاد سنگامیایی^۲ سیاه‌پوست (۴) نژاد هندی- آسیایی زردپوست (Kant, 2013[1778]: 113).

هفت سال بعد، سال ۱۷۸۵، در مقاله «تعیین مفهوم نژاد انسانی»^۳ نژادهای چهارگانه را ذیل عناوین سفیدپوست‌ها، سیاهان، هندی‌های زرد و بومی آمریکایی سرخ‌پوست توصیف می‌کند (Kant, 2007 [1785]). در این مقاله‌ها مبنای تقسیم تفاوت‌های فیزیکی قابل مشاهده با محوریت رنگ پوست است. همان‌گونه که کلاینگلد می‌گوید، نژاد نزد کانت بر زیرگونه‌هایی دلالت می‌کند که با مجموعه‌ای از خصلت‌های ضرورتاً ارثی توصیف می‌شوند (Kleingeld, 2007: 578-579). او بر این باور است که گروه‌ها زمانی «نژاد» نامیده می‌شوند که خصلت‌هایی که به وسیله آن‌ها از هم متمایز می‌شوند ارثی باشند (Kant, 2007 [1785]: 100). وی در این راستا می‌گوید:

سیاهان و سفیدپوست‌ها گرچه انواع مختلف نیستند؛ اما دو نژاد مختلف‌اند؛ زیرا هر یک از آن دو، به خود در همه مناطق تداوم می‌بخشند و اختلاط آن‌ها ضرورتاً سبب وجود فرزندان دورگه می‌شود. در مقابل، بلوندها و چشم‌ومومشکی‌ها نژادهای مختلف از نژاد سفید نیستند؛ زیرا امکان دارد یک مرد بلوند در اثر آمیزش با زن چشم‌ومومشکی صاحب فرزندان کاملاً بلوند شود؛ هرچند هر یک از زیرگونه‌ها در تمام نسل‌های بعدی در همه کوچ‌کردن‌ها و مهاجرت‌ها حفظ می‌شوند (Kant, 2007 [1775]: 430).

1. "Geographical History of Human Beings"

2. Kalumuck

3. "Determination of the Concept of Human Race"

به این ترتیب، کانت ماهیت ارثی و تداوم‌پذیر ویژگی‌های نژادی را در مقابل گوناگونی‌هایی که خصیصه‌های موروثی هستند قرار می‌دهد (Kant, 2007 [1788]: 389).

بخش‌های عمده نظریه نژاد کانت، جزئی از تصور مدرن درباره نژاد شده است. مثلاً در نظریه او، خصلت‌های نژادی همواره موروثی هستند و از تعامل با محیط حاصل نیامده‌اند. به عقیده او نوعی ساختار درونی وجود دارد که خصلت‌های نژادی را تبیین می‌کند. کانت رنگ پوست را مهم‌ترین خصلت نژادی می‌داند و از این جهت، نظریه نژاد او با تصویر مدرن از نژاد مطابقت دارد. این ویژگی‌ها احتمالاً نظریه کانت را به مثابه گذار تعیین‌کننده از تصورات اولیه درباره نژاد برجسته و بارز ساخته است.

جاستین اسمیت در آخرین اثر خود نظریه نژاد کانت را از سه وجه در تاریخ مدرن مهم ارزیابی می‌کند:

نخست اینکه نظریه کانت ظهور مفهوم نژاد را در زمینه ویژگی‌های اساسی فلسفه مدرن متقدم، علم مدرن اولیه، طبقه‌بندی زیست‌شناختی و تلاش برای جای دادن انسان در طبیعت متحقق می‌کند (Smith, 2015: 9). اسمیت می‌گوید: «اینکه ظهور مقوله‌های نژادی، مقوله‌های اقسام انسان‌ها، مسلم فرض شده بود، احتمالاً تا حد زیادی به دلیل گسترش بسیار زیاد طرح طبقه‌بندی زیست‌شناسانه است که در همان دوره بسیار مفید از کار درآمده بود» (Smith, 2015: 10).

وجه دوم، توجه به این نکته است که نظریه نژاد کانت با الزام‌های نظری او به این اصل که طبیعت بشری فقط یک منشأ دارد و همه انسان‌ها در طبیعت یکسان مشترک‌اند، در تعارض و از این جهت فاقد انسجام درونی است.

اسمیت چنین اشکالی را مطرح می‌کند تا با استناد به آن، آشفتگی‌های رایج در ایده مدرن اولیه درباره نژاد را نشان دهد (Smith, 2015: 54; 253). او به این نکته اشاره می‌کند که نیمه قرن هجده شاهد افزایش سریع گرایش به معرفی رنگ پوست به عنوان ایجادکننده تفاوت ذاتی بوده است. به عبارت دیگر، این عقیده وجود داشت که رنگ

پوست مهم است؛ ولی حتی کسانی که بر این باور بودند نمی‌توانستند تبیین منسجم و سازگاری از این که چرا مهم است ارائه دهند (Smith, 2015: 241). افزون بر آنچه اسمیت به آن اشاره کرده است، مشکلات درونی دیگری نیز در نظریه نژاد کانت وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. کانت بر این نکته پای می‌فشرد که نژادها معادل با انواع نیستند؛ اما در عین حال، از نژادها با عنوان انواع انسانی^۱ یاد می‌کند (Kant, 2007 [1764]: 253).

جان فورستر اشکال درونی دیگری را طرح می‌کند. او معتقد است کانت فرض مسلم غایت‌انگاران‌ای دارد که طبق آن، طبیعت «بذرهایی»^۲ در اختیار انسان‌های اولیه می‌گذارد که همواره آنها را قادر به سازگاری با تمام نقاط جهان می‌سازد. با این حال، او دلیلی ارائه نمی‌دهد که چرا طبیعت این سازگاری‌ها را همواره به شکل موروثی در کسانی که بعدها نقل مکان می‌کنند تحقق می‌بخشد (Forster, 2014 [1768]: 168). ناظر به همین اصل غایت‌انگاران‌ه، یوهان متزگر^۳، منتقد معاصر کانت و استاد پزشکی در دانشگاه کونینگزبرگ، بر این تصور بود که فرضیات تجربی کانت بسیار قدیمی و منسوخ هستند. کلاینگلد به نقل از او می‌نویسد: «اگر احترام بایسته برای پرفسور [کانت] مانع نمی‌شد، مایل بودم کمی به بذره‌های سفید، سیاه، زرد و سرخ بخندم» (Kleingeld, 2012: 102).

۳. اشکال دیگر این است که کانت در بیشتر موارد نژادها را به چهار دسته تقسیم می‌کند؛ اما گاهی گروه‌های نژادی کوچک‌تر را در رده‌بندی خود جای می‌دهد (Kant, 177-176 [1785]: 2007).

وجه سومی که در آن اسمیت تفسیر کانت از نژاد را مهم ارزیابی می‌کند این است که نظریه کانت نقطه اوج رویدادی است که در آن جهان‌شمول‌گرایی در ابتدای روشنگری جای خود را به بخشی‌نگری درباره طبیعت بشری داد که بر اساس آن، مردمان

1.Human Kinds

2.Germs

3.Johann Metzger

نامتمدن، نه تنها از نظر پیامد خاستگاه‌هایی که از آن برآمده‌اند؛ بلکه از حیث طبیعتشان بیرون دایره عقلانیت و اخلاق قرار داشتند (Smith, 2015: 229- 230).
وجه سومی که اسمیت به آن اشاره می‌کند قابل تأمل است و در این مقاله نشان می‌دهیم که احتمالاً این سخن درباره فلسفه کانت صادق نیست.

۳. سخنان نژادپرستانه کانت و تعارض آن با روح تفکر او

کانت در بخش دوم کتاب *انسان‌شناسی پراگماتیکی* ویژگی‌های انسان‌شناختی را به پنج دسته تقسیم می‌کند: ۱. ویژگی‌های شخصی ۲. ویژگی‌های جنسیتی ۳. ویژگی‌های قومی ۴. ویژگی‌های نژادی ۵. ویژگی‌های نوعی (ویژگی‌های مشترک میان همه انسان‌ها).
در مقام بیان ویژگی‌های نژادی گاه با سخنانی روبه‌رو می‌شویم که صرفاً بیان نظریه نژاد نیست و بوی نژادپرستی از آنها استشمام می‌شود. لذا افزون بر نظریه نژاد کانت، سخنان نژادپرستانه او نیز مطمح نظر اندیشمندان قرار گرفته است. ارل دبلیو کاونت می‌گوید پژوهشگران، اغلب فراموش می‌کنند که امانوئل کانت عمیق‌ترین اندیشه نژادپرستانه قرن هجدهم را ایجاد کرد (Count, 1950: 704). او به‌صراحت غیرسفیدپوست‌ها، به‌ویژه سیاه‌پوستان را پست^۱ می‌داند. به‌عنوان شاهد می‌توان به پاره‌ای از سخنان او در این باره اشاره کرد:

کانت مدعی است سیاه‌پوستان «بسیار تهی مغز هستند» (Kant, 2003 [1764]: 111). او بر این باور است که تفاوت سیاه‌پوستان و سفیدپوستان «ذاتی است و به نظر می‌رسد این تفاوت در خصوص استعدادها و قابلیت‌های ذهنی بسیار زیاد است؛ به همان اندازه که در مورد رنگ پوست چنین است» (Kant, 2007 [1764]: 253)؛ و این که «از سر تا پا سیاه‌بودن دلیل روشنی است بر این که آنچه چنین شخصی می‌گوید ابلهانه است» (Kant, 2003 [1764]: 113). او حتی می‌گوید: «سیاهان آن‌قدر پرحرف و وراج هستند که باید به‌زور آن‌ها را از هم دور نگه داشت» (Kant, 2006 [1798]:)

114). وی همچنین معتقد است سیاهان برای هرگونه آموزشی جز فراگیری نحوه برده‌بودن، بی‌استعداد هستند (Kant, 2012 [1831]: 320). او می‌نویسد:

سیاهان آفریقا ذاتاً از حد ابتدال و حماقت فراتر نیستند. آقای هیوم هرکسی را که مصداقی از سیاه‌پوست مستعد را معرفی نماید، به چالش می‌کشد و ادعا می‌کند که در میان صدها هزار سیاه‌پوست که از کشورهایشان به نقاط دیگر کوچانیده شدند؛ گرچه بسیاری از آنها آزاد شده بودند، با این وجود، یک نفر هم پیدا نشده است که کار بزرگی در حوزه هنر یا علم انجام دهد، یا خصلت قابل ستایش دیگری به نمایش بگذارد (Kant, 2007 [1764]: 253).

آن‌گونه که پائولین کلاینگلد نقل می‌کند، کانت در جای دیگر می‌نویسد که سیاهان فاقد رانه کنش‌وری^۱ و نیز فاقد قابلیت‌های ذهنی برای خودانگیزی^۲ هستند (Kleingeld, 2007: 573). وی بر این باور بود که سیاه‌پوستان در محترمانه‌ترین حالت پست‌ترین نژادند (Kant, 2013 [1788]: 171). کانت همچنین از سیاه‌پوستان با عنوان «نژاد بد» و از سفیدپوستان با عنوان «نژاد خوب» یاد کرد (Bernasconi, 2002: 155). او یکی از نویسندگان طرفدار برده‌فروشی را «مرد دانشمند و پر معلومات» خواند و به نشانه تأیید، متنی از او نقل کرد که چنین گزارش می‌دهد:

از میان هزار سیاه‌پوست آزادشده... او حتی یک نفر را هم سراغ نداشت که بعد از آزادی مشغول کسب‌وکار به‌معنای دقیق کلمه باشد. در عوض، زمانی که آزاد می‌شوند، خیلی زود کار آسانی را که در زمان بردگی به‌اجبار انجام می‌دادند رها می‌کنند و دست‌فروش و دوره‌گرد می‌شوند (Kant, 2007 [1788]: 174).

کانت در همین متن درباره بومیان آمریکا می‌گوید: «سرشت طبیعی آنها به شایستگی کامل دست نیافت» (Kant, 2007 [1788]: 175). این متن به دوره نقادی بازمی‌گردد و پس از نقد عقل محض (۱۷۸۱) بنیاد متافیزیکی اخلاق (۱۷۸۵) و در همان سال انتشار نقد عقل عملی (۱۷۸۸) انتشار یافت. به نظر سانکار موتو، کانت هرگز این ادعاهای صریحاً نژادپرستانه را کنار نگذاشت (Muthu, 2003: 201).

1. Drive to activity
2. Mental capacities to be self- motivated

یکی دیگر از نشانه‌های نژادپرستی کانت را این نکته می‌دانند که او از توالد و تناسل نژادهای گوناگون با هم بر حذر می‌داشت؛ زیرا از آنجا که استعمارگرایی عصر روشنگری برای نخستین بار سبب تماس مردمان از قاره‌های مختلف با یکدیگر به شکل وسیع شده بود، اختلاط نژادی موضوع بحث متداول در زمانه کانت بود (Kant, 2013 [1775]: 46).

پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که با اینکه نژادپرستی ضد اخلاق^۱ و ناقض حقوق بنیادین بشر است، چگونه یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان اخلاق تاریخ می‌تواند سخنان نژادپرستانه بگوید. در چند دهه اخیر نیز این دسته از سخنان کانت توجه شماری از فلاسفه را به خود جلب کرده است؛ زیرا بیان چنین سخنانی در نگاه نخست با روح تفکر او به مثابه برجسته‌ترین فیلسوف عصر روشنگری متعارض به نظر می‌رسد؛ تفکری که الهام‌بخش ایده‌های روشنگری درباره خودآیینی، برابری و کرامت انسانی بوده است.

با توجه به مطالب بالا، این پرسش مطرح می‌شود که ما در رویارویی با نظریه اخلاقی کانت از سویی، و سخنان نژادپرستانه او از سوی دیگر، چه تحلیل موجهی می‌توانیم ارائه بدهیم. آیا می‌شود حکم به عدم انسجام دستگاه اندیشه کانت کرد؟ آیا همچنان نظام فکری او را می‌توان جهان‌شمول به شمار آورد؟ در قسمت بعدی تحلیل‌های کانت پژوهان در این زمینه را تبیین می‌کنیم.

۴. بررسی آرای کانت پژوهان درباره سازگاری یا عدم سازگاری سخنان نژادپرستانه کانت با اندیشه فلسفی او

سخنان نژادپرستانه کانت با روح تفکر و هسته مرکزی اندیشه‌های فلسفی او در تعارض به نظر می‌آید. کانت پژوهان در مواجهه با این مسئله نظراتی داده‌اند که در این بخش آنها را بررسی می‌کنیم.

در یک تقسیم‌بندی، برخی محققان به این موضع گرایش پیدا کردند که نظام فکری کانت را جهان‌شمول نامنسجم^۱ معرفی کنند و بعضی در تلاش‌اند آن را نابرابری‌خواه منسجم^۲ نشان دهند (Kleingeld, 2007: 576). به این بیان که اگر جانب نظریه اخلاقی را بگیریم و گستره آن را همچنان عام و جهان‌شمول بدانیم، آنگاه تعارض سخنان نژادپرستانه با نظریه اخلاقی سر جای خود باقی است. در نتیجه، نظام فکری کانت جهان‌شمول و در عین حال، فاقد انسجام درونی تلقی می‌شود. از سوی دیگر، چنان که در مواجهه با این چالش وجه نژادپرستانه را پررنگ‌تر بدانیم و دایره نظریه اخلاقی را به گونه‌ای محدود کنیم که در تضاد با آن سخنان قرار نگیرد، نظام فکری کانت را منسجم نابرابر‌گرا در نظر گرفته‌ایم.

برخی نیز مدعی هستند اساساً تعارضی در دستگاه فکری کانت وجود ندارد و آن، هم جهان‌شمولِ برابرخواه است و هم منسجم و بدون تعارض.

در مجموع، شش دیدگاه مختلف در این زمینه از هم قابل تفکیک هستند:

۱. برخی محققان کوشیده‌اند پارادوکس را با این استدلال حل کنند که کانت سرانجام موضع نژادپرستانه را کنار نهاد و در نهایت، استعمارگری اروپایی را محکوم و این توجیه را رد کرد که استعمار، وحشی‌ها (نژادهای پست) را متمدن می‌سازد (Kant, 1996 [1797]; Muthu, 2003: 188). کانت به صراحت اعلام می‌کند که حتی انگیزه ایجاد تمدن نیز سکونت بر سرزمین آنها را توجیه نمی‌کند (Kant, 1996 [1797]: 266). او در یادداشتی برای کتاب به‌سوی صلح پایدار اذعان می‌کند که به بردگی گرفتن غیراروپایی‌ها نقض جدی حق جهان‌وطنی^۳ است (Kant, 2003 [1795]). کلاینگلد چنین تحلیلی دارد. او بر این باور است که کانت سرانجام در دهه ۱۷۹۰ دست از مواضع نژادپرستانه خود برداشت؛ بنابراین، چنین دیدگاه‌هایی مربوط به دوره‌ای از زندگی او بوده

1. Inconsistent Universalist

2. Consistent Inegalitarian

3. Cosmopolitan Right

است و در تبیین نظر اصلی او درباره نژادپرستی بایسته است تنها نظریه اخلاقی جهان‌شمول و برابری خواه او محور قرار گیرد (Kleingeld, 2007: 575).

کلاینگلد بر اساس این دیدگاه، سخن برناسکنی مبنی بر این که کانت هرگز اظهارنظری درباره لغو برده‌داری نکرد (Bernasconi, 2002: 151- 152) را باطل می‌شمارد.

۲. توماس هیل و برنارد باکسیل معتقدند نظریه کانت درباره نژادها صرفاً به دلیل اینکه او از نژادهای برتر و فروتر سخن می‌گوید نژادپرستانه نیست؛ بلکه یک نظریه نژادی تنها زمانی نژادپرستانه است که واقعیت‌هایی را در مورد بعضی نژادها نادیده بگیرد (Hill & Boxill, 2001: 452). گویی این دو کانت‌پژوه به این نکته اشاره می‌کنند که کانت در سخنان خود درباره نژادها نگاه توصیفی دارد، نه ارزشی. از این رو، توصیف انواع نژادها و خصوصیات آنها منافاتی با دستگاه ارزشی نظریه اخلاقی وی ندارد و به انسجام نظام فکری او ضربه نمی‌زند.

شاید دلیل کسانی که نظریه نژادی او را توصیفی می‌دانند این باشد که سخنان نژادپرستانه‌اش را در جایی مطرح می‌کند که خصوصیات ملی‌ملیت‌های گوناگون را توصیف می‌کند:

فرانسوی صلح‌طلب است. دوست دارد شوخ باشد و بسیار به مسائل مبتذل و پیش‌پافتاده می‌پردازد. انگلیسی نسبت به غریبه‌ها خونسرد و بی‌تفاوت است و به آسانی عجیب و غریب می‌شود. آلمانی منضبط و سخت‌کوش است و احساس کمی به امر زیبا یا امر والا و باشکوه دارد. عرب‌ها مهمان‌نواز، سخاوتمند و با صداقت هستند؛ اما قدرت تخیل برآشفته دارند. فارس‌ها [ایرانیان] طبع ظریف دارند و متمایل به شور و نشاط هستند (Kant, 2007[1764]: 250- 253).

از چنین منظری، این اندیشه که نژادها مختلف‌اند و حتی توصیف این که برخی نژادها پست هستند، با تقیید احترام به آنان سازگار است.

۳. برخی دیگر از کانت‌پژوهان مانند رابرت لاودن معتقدند نژادپرستی کانت باید به‌عنوان یک واقعیت متعلق به زندگی او به‌مثابه امری شخصی تلقی شود، نه موضعی

فلسفی. لاودن می‌گوید که نظریه کانت، خوشبختانه از تعصبات او قوی‌تر است و فلاسفه باید صرفاً بر نظریه او تمرکز کنند (Louden, 2000: 105)؛ بنابراین، از نظر لاودن نظریه اخلاقی کانت همچنان جهان‌شمول و برابری‌خواه است؛ اما سیستم فکری او نامنسجم و فاقد سازگاری درونی است؛ چراکه کانت نه در مقام فیلسوف، بلکه به مثابه فردی از افراد جامعه سخنان نژادپرستانه ابراز داشته است.

لاودن در مقام استدلال برای مدعای خود به این نکته اشاره می‌کند که کانت به پیشرفت اخلاقی^۱ باور داشت و غالباً در توصیف شمول این پیشرفت از عبارتهایی نظیر «گستره تمامی مردمان زمین»^۲ استفاده می‌کند. این نشان می‌دهد که کانت منطقاً^۳ و نه به مثابه نظر شخصی^۴ به این باور التزام دارد که در نهایت، «همه انسان‌ها» در پیشرفت اخلاقی مشارکت دارند و این سنخ از پیشرفت به مرد سفیدپوست اروپایی منحصر نیست (Louden, 2000: 105).

۴. بعضی کانت‌پژوهان، مانند توماس مک‌کارتی سخنان نژادپرستانه کانت را با این استدلال موجه می‌کنند که دیدگاه‌های او محصول زمانه‌اش است (McCarthy, 2004: 223-224) و باید در زمینه تاریخی وی فهم شود. بر این اساس، برای کانت محال بوده است که کاملاً خارج از زمینه اجتماعی‌اش بیندیشد. در واقع، این دیدگاه می‌خواهد به این نتیجه برسد که ارزیابی و داوری در باب آراء نژادپرستانه او مطابق با معیارهای روزگار فعلی نابجا و غیرمنصفانه است و خود او از این جهت مقصر نیست؛ چراکه از حوزه اختیار او خارج بوده است.

بر این اساس، نظریه اخلاقی کانت جهان‌شمول و برابری‌خواه نیست؛ اما سیستم فکری کانت منسجم و دارای سازگاری درونی است.

-
1. moral progress
 2. The spreading over all peoples on the earth
 3. logically
 4. personally

از سوی دیگر، فلاسفه‌ای در زمان کانت بودند که به نحوی علیه نژادپرستی استدلال کردند. مثلاً، جورج فورستر^۱ (۱۷۵۴-۱۷۹۴) در مقاله خود با عنوان «اموری بیشتر از نژاد انسان»^۲ می‌گوید که اگر سفیدپوست‌ها خود را از آفریقایی‌ها برتر می‌دانند، باید برای آنان زمینه آموزش و پیشرفت را فراهم کنند، نه اینکه آنها را تا حد قلمرو حیوانات تنزل دهند و قدرت اندیشه‌شان را تخریب کنند (Forster, 2014 [1786]: 166).

به نظر می‌رسد جورج فورستر مثال نقض مناسبی برای ادعای مک‌کارتی نباشد؛ زیرا به خلاف فورستر، کانت هرگز کونیگزبرگ^۳ را ترک نکرد و در زمانه‌ای که اکثر سفیدپوستان به‌ندرت در معرض سایر نژادها قرار داشتند می‌زیست.

۵. چارلز میلز معتقد است در صورتی اندیشه کانت انسجام درونی خواهد داشت که از این زاویه بنگریم که او غیرسفیدپوست‌ها^۴ را فاقد این قابلیت می‌داند که بتوان نظریه اخلاقی‌اش را در مورد آنها به کار برد؛ زیرا در فلسفه او مفهوم اوتنرمنش^۵ وجود دارد که بر طبقه‌ای از نوع انسان اطلاق می‌شود که به آستانه استعداد عقلانی نمی‌رسند؛ در حالی که استعداد عقلانی جهت واجد شرایط شدن برای تشخیص اخلاقی کامل^۶ ضروری است (Mills, 2014: 25). طبق فهم میلز، کانت در اندیشه خود، مفهوم آستانه‌ای از تشخیص^۷ دارد به این صورت که او مردمان همه نژادها را در زمره انسان‌ها می‌داند؛ اما همه انسان‌ها را شخص تلقی نمی‌کند و فلسفه اخلاق خود را صرفاً در مورد اشخاص به کار می‌برد. به این ترتیب، از دیدگاه میلز نظریه اخلاقی کانت دیگر جهان‌شمول نخواهد بود؛ گرچه انسجام درونی دارد. بنابراین، دستگاه فکری کانت نابرابرگرای منسجم است.

1. Georg Forster

2. "Something More on the Human Race"

3. Königsberg

4. Non- white People

5. Untermensch / subhumanity

6. full moral personhood

7. Personhood

برخلاف میلز، کلاینگلد معتقد است کانت به جای اشاره به وجود بنیان اخلاق در ایده تکنیکال تشخص، در برخی آثار خود به صورت شفاف درباره ریشه داشتن اخلاق در ویژگی های مرتبط با انسانیت^۱ - و نه تشخص به معنای مورد نظر میلز- سخن می گوید (Kleingeld, 2012: 180- 183).

همچنین کلاینگلد در مقام رد میلز اشاره می کند که فلسفه سیاسی کانت در دهه ۱۷۹۰، صریحاً برده داری سیاهان و استعمار آنان را محکوم می کند، اصل حق جهان وطنی را که با استعمارگری در تقابل است بنیان می نهد و استعمارگری را ناسازگار با حق معرفی می کند (Kleingeld, 2014: 52- 5۳). وی همچنین به روشنی، شخصیت حقوقی را به همه انسان ها در سرتاسر قاره ها نسبت می دهد (Kleingeld, 2014: 55- 56).

استدلال های میلز و کلاینگلد، هر دو می تواند در جهت نشان دادن انسجام درونی اندیشه کانت ارزیابی شود: میلز با سازگار کردن دیدگاه های نژادپرستانه کانت با نظریه اخلاقی او و کلاینگلد با این استدلال که وقتی او دیدگاه های نژادپرستانه اش را کنار می گذارد، می توان خوانشی جهان شمول از نظریه او ارائه کرد.

۶. برخلاف میلز و کلاینگلد، برناسکنی معتقد است اندیشه کانت فاقد انسجام درونی است. او می گوید: «بهتر است فیلسوفان کمتر درباره نجات شهرت فلاسفه گذشته ذهن خود را درگیر کنند و بیشتر درباره چیزهایی فکر کنند که به واسطه آنها نظریه های اخلاقی از عمل جدا می شوند، درست به این دلیل که بسیاری از ما در توجه به این مسئله کوتاهی می کنیم» (Bernasconi, 2011: 296).

برناسکنی علیه کلاینگلد استدلال می کند که اتفاقاً نتیجه ای که می توان از محکوم کردن برده داری از سوی کانت گرفت، این است که او بیشتر نگران تجارت برده بود تا برده داری و دغدغه های او نهایتاً درباره دادوستد هستند (Bernasconi, 2011: 302- 307).

با وجود ابراز چنین تحلیلی از سوی برناسکنی، به نظر می‌رسد نیت کانت از محکوم کردن برده‌داری روشن باشد. وی در *صلح پایدار* با نارضایتی دربارهٔ ظلم برده‌داری در جزایر شکر^۱ سخن می‌گوید (Kant, 1996 [1795]: 359). بنابراین، نمی‌توان انگیزه‌خوانی برناسکنی را موجه دانست و محکوم کردن برده‌داری از سوی کانت را به نگرانی او دربارهٔ تجارت نسبت داد.

۵. تبیین نظریهٔ مختار

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، پرسش اصلی در بحث مسئلهٔ تبعیض نژادی در فلسفه کانت این است که چگونه آرای نژادپرستانه کانت با روح نظریهٔ اخلاقی او سازگار است. شارحان در پاسخ به این پرسش، چهار راه متفاوت را پیموده‌اند. دستهٔ اول کسانی هستند که از سویی، به وجود سخنان نژادپرستانه اذعان داشته‌اند و از سوی دیگر، فلسفهٔ اخلاق او را مدافع اصل برابری و کرامت همهٔ انسان‌ها دانسته‌اند؛ در عین حال، این دو را با هم سازگار می‌دانند و برای این سازگاری ادعایی توجیه می‌آوردند. کلاینگلد و لاودن در زمرهٔ این قسم از شارحان قرار می‌گیرند.

توجیه کلاینگلد این است که کانت از دههٔ ۱۷۹۰ دیگر هیچ‌گاه سخنی با مضامین نژادپرستانه به میان نیاورد. بنابراین، شاید بهترین توجیه تفکیک زمانی میان دورهٔ بیان سخنان نژادپرستانه با دورهٔ بعد از تکمیل اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی او باشد.

تحلیل لاودن مبتنی بر جدایی میان افکار شخصی با دیدگاه‌های فلسفی کانت نظیر تلاش طرفداران مارتین هایدگر است که سعی کرده‌اند سرسپردگی او به رژیم نازی در

1. Sugar Island

منظور از Sugar Island در بیان کانت جزیره‌ای کوچک در منطقهٔ کارائیب است که در کشتزارهای آن نیشکر تولید می‌شده است. کشتزارهای شکر عامل کشیده‌شدن برده‌داری و تبعیض نژادی به پس از دورهٔ برده‌داری در قرن هجدهم شده بود. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.:

Stinchcombe, Arthur L. (1995) *Sugar Island Slavery in the Age of Enlightenment: The Political Economy of the Caribbean World*. Princeton: Princeton University Press.

زمان رایش سوم و حتی بعد از سقوط آن را با جداکردن افکار فلسفی‌اش از اندیشه سیاسی‌ای که داشته است توجیه کنند.^۱ به نظر می‌رسد این سنخ توجیه‌ها درست نباشند؛ زیرا نظرهای فلسفی فیلسوف از افکار وی برمی‌خیزند؛ افکاری که مقوم شخصیت او هستند.

دسته دوم کسانی هستند که اساساً نظام فکری کانت را دچار ناسازگاری درونی می‌بینند. به این معنا که از طرفی، فلسفه اخلاق کانت را پشتیبان اصل برابری و کرامت تمامی انسان‌ها می‌داند و از طرف دیگر، در مواجهه با سخنان نژادپرستانه او توجیه سازگار کننده‌ای سراغ ندارند. برناسکنی ذیل این دسته از شارحان قرار دارد. در واقع، وی هیچ راه‌حلی برای سازگار کردن نظام فکری کانت ارائه نمی‌دهد.

دسته سوم شارحانی مانند هیل و باکسیل هستند که سخنان نژادپرستانه کانت را «به‌ظاهر» نژادپرستانه می‌بینند؛ اما «در واقع» نژادپرستانه نیستند؛ چراکه زمانی می‌توان بر نژادپرستانه بودن آنها حکم کرد که بار ارزشی داشته باشد؛ در حالی که کانت صرفاً درصدد توصیف نظریه نژادی خود است. در واقع، این دسته از شارحان جانب تبعیض نژادی سخنان کانت را به‌نفع برابری‌خواهی و جهان‌شمولی فلسفه اخلاق او ساقط می‌کنند. به نظر می‌رسد این دیدگاه با ظاهر عبارت‌های کانت هم‌خوانی ندارد؛ زیرا گرچه در پاره‌ای موارد کانت درصدد توصیف نظریه نژادی خود است؛ اما تعمیم این شیوه بیانی به مواردی که سخنان او بار ارزشی می‌یابد با تکلف همراه است.

دسته چهارم به‌عکس دسته سوم برای ایجاد سازگاری درونی در نظام فکری کانت، جانب نژادپرستانه سخنان کانت را اصل قرار می‌دهند و فلسفه اخلاق او را با آن سخنان قید می‌زنند؛ به گونه‌ای که دیگر نتوان گفت نظریه اخلاقی کانت برابری‌خواه و جهان‌شمول است. چارلز میلز با طرح اصطلاح «شخص» و محدودتر دانستن دایره مصادیق آن از دایره

۱. در مقابل، برخی مانند ویکتور فاریاس در کتاب *فلسفه و نازیسم* درصدد توجیه این مدعا برآمده است که عضویت هایدگر در حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان صرفاً یک رأی سیاسی شخصی نبوده؛ بلکه اقتضای فلسفه او بوده است. ر.ک.:

مصادیق «انسان»، نظریه اخلاقی کانت را به اشخاص، یعنی مردان سفیدپوست اختصاص می‌دهد. بنابراین، چنین نیست که همه شارحان به جهان‌شمولی و برابری خواهی نظریه اخلاقی کانت معتقد باشند.

رای میلز از شواهد متقن بی‌بهره است؛ زیرا کانت هیچ‌جا به اختصاص نظریه اخلاقی خود به اشخاص و نه همه انسان‌ها اشاره صریح یا تلویحی نمی‌کند.

به نظر ما به‌خلاف نظر میلز و هم‌راستا با نظر سایر شارحان نظریه اخلاقی کانت جهان‌شمول و برابری‌خواه است. در عین حال، همان‌طور که کلاینگلد و لاودن نیز اذعان دارند، در برخی آثار کانت سخنان نژادپرستانه دیده می‌شود. شاید یک وجه توجیه برای سازگاری این باشد که گرچه او حتی پس از دوره نقادی نیز چنین سخنانی گفته است؛ زیرا چنان‌که در بخش چهارم بیان شد، بخشی از دیدگاه‌های نژادپرستانه کانت در مقاله «درباره استفاده از اصول غایی در فلسفه» (۱۷۸۸) انعکاس یافته است و این متن به دوره نقادی باز می‌گردد که پس از نقد عقل محض (۱۷۸۱) بنیاد متافیزیکی اخلاق (۱۷۸۵) و در همان سال انتشار نقد عقل عملی (۱۷۸۸) انتشار یافت؛ اما در عین حال، حجم آن در مقایسه با دوره قبل از شکل‌گیری و تکمیل اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی بسیار کمتر است. همان‌گونه که کلاینگلد اشاره می‌کند، در دهه ۱۷۹۰ دیگر اثری از این سخنان نمی‌بینیم؛ لذا این حدس تقویت می‌شود که موضع نژادپرستانه او به دوره خاصی از زندگی اش تعلق داشته و به‌مرور تغییر کرده است.^۱ حتی درباره همان مقطعی که چنان موضعی اتخاذ کرده بود باید به این نکته توجه داشت که او هیچ‌گاه از محدوده محل تولد خود - شهر کونیگزبرگ و حوالی آن - خارج نشد. مواجهه او با غیرسفیدپوستان بسیار اندک بود، خلیقات شخصی خاص خود را داشت و به‌عنوان فردی که در برهه‌ای از تاریخ می‌زیست از زمینه و زمانه خود تأثیر می‌پذیرفت. با این ملاحظه‌ها، آن‌قدرها هم عجیب نیست که در دوره‌ای از زندگی خود سخنان نژادپرستانه بر زبان رانده باشد و به‌مرور تغییر موضع داده باشد. آنچه در ارزیابی این‌گونه موارد همواره باید در پیش چشم داشت، درنغلطیدن در

۱. نویسنده این نکته را مرهون دقت نظر داور (ناشناس) مقاله است.

مغالطهٔ زمان‌پریشی^۱ است. زمان‌پریشی به معنای داوری دربارهٔ گذشته بر پایهٔ مصادیق ارزش‌ها در زمان حال است که با نادیده گرفتن تغییر مصادیق ارزش‌ها و تطور معانی واژگان در طول تاریخ رخ می‌دهد. برای مثال، امروزه برده‌داری از مصادیق نادیده گرفتن کرامت انسانی و ناقض حق برابری انسان‌ها است؛ اما جالب است بدانیم اکثر پدران آمریکای مدرن^۲، مانند جورج واشنگتن که اعلامیهٔ استقلال آمریکا را در ۱۷۷۶ امضا کردند و به تدوین قانون اساسی آمریکا پرداختند - که امروز از آن به مثابهٔ نیای منشور حقوق بشر سازمان ملل یاد می‌شود- برده‌دار بودند؛ چرا که ظاهراً برده‌داری در آن زمان با وجود چهره‌ای نامطلوب، جزو مصادیق ظلم به شمار نمی‌آمد. اگر با معیارهای امروزی که برده‌داری را از نظر اخلاقی و حقوقی به شدت مذموم می‌داند به داوری دربارهٔ کنش آن‌ها پردازیم، دچار مغالطهٔ زمان‌پریشی شده‌ایم؛ بنابراین، باید مراقب باشیم در مورد سخنان نژادپرستانهٔ کانت به این مغالطه دچار نشویم.

همین‌جا می‌توان به نکتهٔ دیگری اشاره کرد و آن این‌که امروزه عمل بر مبنای دیدگاه‌های نژادپرستانه جرم حقوق بشری تلقی می‌شود. مقایسهٔ زمانهٔ کانت که طلوع عصر روشنگری بود با زمانهٔ فعلی شاید ما را به این نتیجه‌گیری سوق دهد که اخلاق دست‌کم در این بُعد تابع اصل پیشرفت^۳ بوده است.

با شکل‌گیری اندیشهٔ فلسفی و اخلاقی، به مرور زمان، دیگر نه تنها هیچ اثری از این سنخ سخنان در آثار کانت دیده نمی‌شود؛ بلکه فلسفهٔ عملی او یکی از پایه‌های فلسفی حقوق بشر و ضامن اصل برابری همهٔ انسان‌ها در عصر جدید و دوران معاصر به شمار می‌رود. دلیل این مدعا را باید در ویژگی امر مطلق جستجو کرد. در اینجا مناسب است ابتدا توضیحی دربارهٔ چیستی امر مطلق بدهیم.

1. Anachronism

2. Founding fathers

3. Doctrine of Progress

کانت در اولین جمله‌های بخش نخست کتاب *بنیاد متافیزیک اخلاق*^۱، تحلیل خود از تصورات عرفی را با این انگاره می‌آغازد که تنها چیزی که بی‌قید و شرط خیر است، خواست و اراده نیک^۲ است (Kant, 2002: 9). کریستین کرسگارد بیان کانت را به این شکل توضیح می‌دهد که خوبی وسایل، تابع خوبی غایاتی است که دارند و خوبی آن غایات، تابع نقشی است که در رسیدن به سعادت ایفا می‌کنند و خوبی خود سعادت هم مشروط به داشتن اراده نیک است که به نظر می‌رسد شرط اجتناب‌ناپذیر ارزش حتی خود سعادت باشد (کرسگارد، ۱۳۷۹: ۱۱۰). بنابراین، اراده نیک خواستی است که به واسطه ارزش ذاتی خود، خیر است؛ نه از لحاظ غایتی که به وجود می‌آورد.

اراده و خواست زمانی ذاتاً نیک می‌شود که عمل از روی وظیفه^۳ انجام شود؛ بنابراین، عمل صرفاً مطابق با وظیفه^۴ که از سر تمایل بی‌واسطه، نفع و مصلحت شخصی، صیانت نفس، همدلی و یا سعادت صورت می‌گیرد، بیانگر اراده نیک نیست و در نتیجه، ارزش اخلاقی^۵ ندارد؛ گرچه ممکن است ارزش عاطفی و روان‌شناختی داشته باشد؛ بنابراین، وقتی در اینجا می‌گوییم آن عمل «ارزش اخلاقی ندارد»، مرادمان این نیست که عملی ضد اخلاقی صورت گرفته است؛ بلکه صرفاً در صدد بیان این مطلبیم که از میان انواع ارزش‌ها ارزش اخلاقی در این مورد وجود ندارد؛ اما نافی آن نیست که سایر ارزش‌ها نظیر ارزش‌های عاطفی و روان‌شناختی یا زیبایی‌شناختی و هنری در انجام آن عمل وجود داشته باشد. صورت‌بندی اول، «اصل تعمیم‌پذیری»^۶ یا «قانون کلی»^۷ نام دارد. کانت در بیان این اصل می‌گوید: «فقط طبق قاعده‌ای عمل کن که در عین حال، بتوانی اراده کنی قانونی عام شود» (Kant, 2002: 37). به این توضیح که زمانی انجام ما کسیم از روایی اخلاقی

1. Groundwork for the Metaphysics of Morals

2. Guter Wille/ good will

3. aus Pfllich/ from duty

4. pflichtgemäß / in conformity with duty = according to duty

5. moral value

6. Universalizability

7. Universal law

برخوردار است که بتوانیم بدون تناقض عملی اراده کنیم این قاعده به نحو عام و برای همه افراد معتبر باشد.

حال پرسش این است که با توجه به اصل تعمیم‌پذیری آیا می‌توان نژادپرستی را به صورت قانونی عام و قابل اعمال بر همه افراد به مرحله اجرا درآورد؟

نژادپرستی متضمن طبقه‌بندی افراد جامعه انسانی به نژادهای برتر و پست‌تر بر اساس رنگ پوست یا پیشینه تاریخی- فرهنگی و نیز عمل بر پایه چنین نگاهی است. با این وصف، نژادپرستی نمی‌تواند به شکل قانونی عام درآید؛ زیرا لازمه‌اش این است که همه افراد باید از آن پیروی کنند؛ حال آنکه قطعاً کسانی که طبق معیارهای نژادپرستانه در طبقه نژاد پست قرار می‌گیرند، هرگز زیر بار چنین قانونی نمی‌روند و بنای کلیت و ضرورت قانون اخلاقی فرو می‌ریزد.

صورت‌بندی دوم امر مطلق «اصل غایات»^۱ است که کانت آن را به این صورت بیان می‌کند: «چنان رفتار کن که در عمل، انسانیت، چه در مورد شخص خودت و چه در مورد دیگران، هرگز نه به عنوان صرف وسیله، بلکه به منزله غایت باشد» (Kant, 2002: 47). بر این اساس، کانت در فلسفه فضیلت به این مطلب اشاره می‌کند که هر انسانی به صورت طبیعی طالب احترام از جانب دیگران؛ و متقابلاً ملزم به مراعات احترام به دیگران است. در نظر او انسانیت یک ارزش است؛ زیرا انسان نمی‌تواند از هیچ انسان دیگری به عنوان صرف وسیله (نه برای دیگران و نه برای خود) استفاده کند؛ بلکه باید همواره دیگران را به عنوان غایت در نظر داشته باشد و حتی ارزش خود او در این است که خود را برتر از تمام موجودات غیرانسانی که می‌توانند مورد استفاده او واقع شوند و لذا برتر از تمام اشیا قرار دهد. «به همین ترتیب نمی‌تواند برخلاف ارزش ذاتی ضروری دیگران به عنوان انسان، عمل کند؛ یعنی ملزم است ارزش انسانیت را در هر یک از انسان‌های دیگر عملاً بازشناسد؛ لذا این، تکلیفی است به عهده او که نسبت به انسان‌های دیگر حرمت لازم را ضرورتاً مراعات کند» (۱۳۹۳ [۱۳۷۹]: ۱۳۶). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، کانت در این فقره، به صراحت،

سخن از «ارزش ذاتی انسان» به میان آورده است. افزون بر این، کانت به وضوح بیان می‌کند که ویژگی‌هایی که نوع در ذات خود واجد است، مربوط به تمامی انسان‌ها است و همه نژادها را در بر می‌گیرد (Kant, 2013 [1785]: 136).

واضح است که بر اساس صورت‌بندی دوم امر مطلق، اعمال ناشی از دید نژادپرستانه، مانند به بردگی گرفتن سیاه‌پوستان به معنای نگاه صرفاً ابزاری به گروهی از انسان‌ها است که صاحب کرامت انسانی هستند و قطعاً به لحاظ اخلاقی ناروا است.

نتیجه‌گیری

از بررسی‌هایی که در بخش‌های گوناگون این مقاله صورت گرفت مشخص می‌شود که کانت در رابطه با موضوع نژاد، هم دارای نظریه نژادی است و هم پاره‌ای سخنان نژادپرستانه گفته که محققان را به تکاپو انداخته است تا به این پرسش پاسخ دهند که چگونه این سنخ سخنان با فلسفه اخلاق او سازگار است.

کانت در نژادشناسی خود، نژادها را بر مبنای رنگ پوست به چهار گروه نژادی دسته‌بندی می‌کند و ویژگی‌های نژادی را همیشگی و ارثی می‌داند که متأثر از محیط نیست و از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود. این دیدگاه، به صورت بخشی از تصور مدرن از مفهوم نژاد درآمده است.

در باب سخنان نژادپرستانه، محققان تحلیل‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. عده‌ای مانند کلاینگلد به این نکته اشاره کردند که این مواضع مربوط به دوره پیش از شکل‌گیری کامل افکار فلسفی و اخلاقی او بوده است و بنابراین، نمی‌توان به این سخنان به عنوان نظر قطعی او استناد نمود. توماس هیل و برنارد باکسیل هم گفته‌اند سخنان کانت در این زمینه بار ارزشی ندارد و صرفاً درصدد توصیف مطلبی برآمده است که به زعم وی واقعیتی طبیعی به حساب می‌آید. برخی دیگر، نظیر رابرت لاودن، نژادپرستی کانت را امری شخصی دانسته‌اند که با موضع فلسفی او ارتباطی ندارد. گروهی از جمله مک‌کارتی نیز این گونه توجیه کرده‌اند که دیدگاه‌های نژادپرستانه او محصول زمینه و زمانه وی بوده است. کانت پژوهی مانند چارلز میلز هم بر این باور است که این سنخ از سخنان کانت باید به منزله

قیود نظریه اخلاقی او تلقی شوند؛ به این معنا که آن را از کلیت و جهان‌شمولی خارج می‌کند، اطلاق امر مطلق را به مرد سفیدپوست اختصاص می‌دهد و دیگر نمی‌توان آن را ضامن فلسفی اصل برابری همه انسان‌ها دانست.

در مقام توجیه می‌توان گفت سخنان نژادپرستانه کانت بیشتر متعلق به دوره‌ای است که هنوز اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی او به‌طور کامل شکل نگرفته بودند، بعد از شکل‌گیری به‌مرور کم‌رنگ می‌شود و در دهه ۱۷۹۰ اثری از آن در آثار وی نمی‌بینیم.

همچنین مانند مک‌کارتی معتقدیم این سخنان متأثر از زمانه کانت بر قلم او جاری شدند؛ بنابراین، در تحلیل سخنان او باید مراقب باشیم گرفتار مغالطه زمان‌پریشی نشویم و مصادیق ارزش‌های معاصر را معیار قضاوت اخلاقی اعمال و سخنان قرون گذشته قرار ندهیم.

از سوی دیگر، اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی کانت نه تنها اقتضای نژادپرستی را در دل خود ندارد؛ بلکه فلسفه عملی او مهم‌ترین فلسفه عصر روشنگری است که امکان توجیه فلسفی حقوق بشر و اصل برابری همه انسان‌ها را فراهم آورده است. دلیل این مدعا را باید در ویژگی جهان‌شمولی و عمومیت صورت‌بندی‌های مختلف امر مطلق به‌عنوان اصل اعلا‌ی اخلاق جستجو کرد که ضامن اصل برابری همه انسان‌ها است و مطابق آن نژادپرستی و اعمال نژادپرستانه اخلاقاً ناروا خواهد بود.

منابع

- کانت، امانوئل. (۱۳۹۳ [۱۳۷۸]). *درس‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: انتشارات نقش‌ونگار، چاپ پنجم.
- کانت، امانوئل. (۱۳۹۳ [۱۳۷۹]). *فلسفه فضیلت*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: انتشارات نقش‌ونگار، چاپ چهارم.
- کرسگارد، کریستین. (۱۳۷۹). *سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانت*. فصلنامه ارغنون. ترجمه محسن جوادی. ۱۶: ۹۵-۱۲۰.
- کوئن، بروس. (۱۳۸۰). *میانی جامعه‌شناسی*. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: انتشارات سمت، چاپ دوازدهم.
- Bernasconi, Robert. (2011). Kant's Third Thoughts on Race. *Reading Kant's Geography*. Edited by S. Elden and E. Mendieta. New York: SUNY Press.
- Bernasconi, Robert. (2002). Kant as an Unfamiliar Source of Racism. *Philosophers on Race: Critical Essays*. Edited by July K. Ward and Tommy Lee Loft. Malden, MA: Blackwell, Pp. 145-166.
- Count, Earl W. (1950). *This is Race: An Anthropology Selected from the International Literature on the Races of Man*. New York: Schuman.
- Cutrofello, Andrew. (2005). *Continental Philosophy*. New York and London: Routledge.
- Eze, Emmanuel. (1997). The Color of Reason. *Post Colonial African Philosophy: A Critical Reader*. Edited by E. Eze. Oxford: Blackwell.
- Faar, Arnold. (2002). Can a Philosophy of Race afford to abandon the Kantian Categorical Imperative? *Journal of Social Philosophy*. 33 (1): 17- 32.
- Forster, G. (2014 [1786]). Something More about the Human Races. *Kant and the Concept of Race: Late Eighteen Century Writings*. Translated and Edited by J. M. Mikkelsen. Albany: SUNY Press.
- Fredrickson, G. (2003). *Racism: A Short History*. Princeton and Oxford: Princeton University Press.

- Hart, Keith. (2009). Towards a New Human Universal: Rethinking Anthropology for our Times. *Racial Anthropology*. 2: 4- 10.
- Hill, Thomas & Boxill, Bernard. (2001). Kant and Race. *Race and Racism*. Edited by Thomas Hill. Oxford: Oxford University Press.
- Kant, I. (2013[1788]). On the Use of Teleological Principles in Philosophy. *Kant and the Concept of Race: Late Eighteen Century Writings*. Translated by Jon M. Mikkelson. Edited by Robert Bernasconi and T. Denean, Sharpley- Whiting. Albany: State University of New York Press.
- Kant, I. (2013[1785]). Determination of the Concept of Human Race. *Kant and the Concept of Race: Late Eighteen Century Writings*. Translated by Jon M. Mikkelson. Edited by Robert Bernasconi and T. Denean, Sharpley- Whiting. Albany: State University of New York Press.
- Kant, I. (2013[1778]). Geographical History of Human Beings. *Kant and the Concept of Race: Late Eighteen Century Writings*. Translated by Jon M. Mikkelson. Edited by Robert Bernasconi and T. Denean, Sharpley- Whiting. Albany: State University of New York Press.
- Kant, I. (2013[1775]). Of the Diversity of Races in General. *Kant and the Concept of Race: Late Eighteen Century Writings*. Translated by Jon M. Mikkelson. Edited by Robert Bernasconi and T. Denean, Sharpley- Whiting Albany: State University of New York Press.
- Kant, I. (2012 [1831]). *Lectures on Anthropology*. Translated by Robert R. Clewis, Robert B. Loudon, G. Felicitas Munzel and Allen W. Wood. Edited by Allen W. Wood and Robert B. Loudon. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2007 [1788]). On the Use of Teleological Principles in Philosophy. *Anthropology, History and Education*. Translated by G. Zöllner. Edited by R. B. Loudon and G. Zöllner. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2007 [1775]). Of the Different Races of Human Beings. *Anthropology, History and Education*. Translated by Paul Guyer. Edited by Günter Zöllner and Robert Loudon. Cambridge: Cambridge University Press.

- Kant, I. (2007[1764]). Observation on the Feeling of the Beautiful and Sublime. *Anthropology, History and Education*. Edited by Günter Zöllner and Robert Louden. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2006 [1798]). *Anthropology from pragmatic point of view*. translated by Robert B. Louden. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2003 [1795]). *To Perpetual Peace: A Philosophical Sketch*. Indianapolis: Hackett.
- Kant, I. (2003 [1764]). Observations on the Feeling of the Beautiful and the Sublime. Translated by John T. Goldthwait. Berkeley: University of California.
- Kant, I. (2002). *Groundwork for the Metaphysics of Morals*. Edited and Translated by Allen W. Wood. New Haven and London: Yale University Press.
- Kant, I. (1996). *Anthropology from a Pragmatic Point of View*. Translated by Victor Lyle Dowdell. USA: Southern Illinois University Press.
- Kant, I. (1996 [1797]). *Metaphysics of Morals*. In: *Practical Philosophy*. Edited and Translated by Mary Greoger. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (1996 [1795]). *Towards Perpetual Peace*. In: *Practical Philosophy*. Edited and Translated by Mary Gregor. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (1992). *Lectures on Logic*. Translated by J. Michael Yong, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (1991 [1798]). *The Metaphysics of Morals*. Translated by Mary Gregor. Cambridge: Cambridge University Press. Cited by Waldron Jeremy. Redressing Historic Injustice. *The University of Toronto Law Journal*. (2002). 52 (1): 135- 150.
- Kant, I. (1970). Introduction to Physical Geography. *Kant's Concept of Geography and its Relation to Recent Geographical Thought*. Translated and Edited by J. A. May. Toronto: University of Toronto Press.
- Kleingeld, Pauline. (2014). Kant's Second Thoughts on Colonialism. *Kant and Colonialism: Historical and Critical Perspectives*. Edited by K. Flikschuh and L. Ipi. Oxford: Oxford University Press. 43- 67.

- Kleingeld, Pauline. (2012). *Kant and Cosmopolitanism: The Philosophical Ideal of World Citizenship*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kleingeld, Pauline. (2007). Kant's Second Thoughts on Race. *The Philosophical Quarterly*. Oxford: Blackwell Publishing. 57 (229): 573- 592.
- Larrimore, M. (1999). Sublime Waste: Kant on the Destiny of Races. *Canadian Journal of Philosophy*. No 25.
- Liddell, B. E. A. (1970). *Kant on the Foundation of Morality*. Bloomington and London: Indian University Press.
- Louden, Robert B. (2000). *Kant's Impure Ethics: From Rational Beings to Human Beings*. New York: Oxford University Press.
- MacCarthy, Thomas. (2009). *Race, Empire, and the Idea of Human Development*. Cambridge: Cambridge University Press.
- McCarthy, Thomas. (2004). On the Way to a World Republic? Kant on Race and Development. *Politik, Moral Und Religion: Gegensätze Und Ergänzungen*. Edited by Lothar Wass. 223- 242.
- Mills, Charles W. (2014). Kant's and Race, Redux. *Graduate Faculty Philosophy Journal*. 35: 1- 33.
- Muthu, Sankar. (2003). *Enlightenment against Empire*. Princeton, NJ: Princeton University Press Print.
- Smith, Justin. (2015). *Nature, Human Nature and Human Difference: Race in Early Modern Philosophy*. Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Wiewiorka, Michel. (1995). *The Arena of Racism*. Translated by Chris Turner. London: Sage Publications Ltd.
- Wilson, Holly L. (2006). *Kant's Pragmatic Anthropology; it's Origin, Meaning, and Critical Significance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Withers, Charles W. J. (2011). Kant's *Geography* in Comparative Perspective. *Reading Kant's Geography*. Edited by Stuart Elden and Eduardo Mendieta. New York: SUNY Press.
- Wood, Allen W. (2003). Kant and the Problem of Human Nature. *Essays on Kant's Anthropology*. Edited by Brian Jacobs and Patrick Kain. Cambridge: Cambridge University Press.